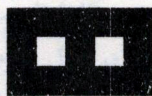


آخرین شاهمدان

سوتلانا آلکسیویچ

ترجمه از روسی

مصطفی مظفری



هیرمند

برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات ۲۰۱۵ به پاس خلق آثار چندصدایی که نماد رنج و شجاعت

در عصر حاضرند

مؤخره

به جای مقدمه

... یک نقل قول

«در طول جنگ جهانی دوم (۱۹۴۱-۱۹۴۵) میلیون‌ها کودک در شوروی کشته شدند... روس، بلاروس، اوکراینی، یهودی، تاتار، لتوانیایی، کولی، قزاق، ازبک، ارمنی، تاجیک و...»
مجله‌ی دوستی ملل، شماره ۵، سال ۱۹۸۵

... و یک پرسش کلاسیک روسی

زمانی داستایفسکی بزرگ این پرسش را مطرح کرد: «آیا عذر و بهانه‌ای برای صلح پیدامی شود؟ یا برای خوشبختی ما؟ و یا برای توازن ابدی؟ که به بهانه‌ی تداوم آن، حتی قطره‌ای اشک از دیده‌ی کودکی بی‌گناه بر شالوده‌ی آن بچکد؟» و خود به این پرسش پاسخ داد: «اشک چنین چیزی را تیرئه نمی‌کند، حتی مقابل پیشرفت و انقلاب. هیچ عذری برای جنگ پذیرفته نیست. اشک همواره برتری دارد.»^۱

تنها یک قطره اشک...

۱. فتودور داستایفسکی، یادداشت‌هایی از زیرزمین (۱۸۶۴) - Федор Достоевский - Записки Из Подполья

او می ترسید به پشت سر نگاه کند...

ژنیا بلکویچ - ۶ ساله

شغل کنونی: کارگر

به خاطر می آورم... هنوز خیلی کوچک بودم، اما همه چیز را به خاطر می آورم...

ژوئن سال چهل و یک بود... آخرین چیزی که از زندگی صلح آمیز به خاطر دارم، قصه ای بود که مادر شب ها برایم می خواند. قصه ای محبوب من؛ راجع به ماهی کوچک طلائی. همیشه از ماهی کوچک طلائی خواهشی داشتم: «ماهی کوچولوی طلائی... ماهی طلائی مهربون...» خواهر کوچکم نیز از ماهی خواهشی داشت. او جور دیگری از ماهی درخواست می کرد: «به فرمان اردک ماهی، به درخواست من...» از او می خواستیم تابستان پیش مادر بزرگ برویم. از او می خواستیم پدر هم با ما بیاید. بس که مرد شاد و خنده رویی بود...

صبح، با وحشت از خواب پریدم... از سر و صداهایی عجیب و غریب... مادر و پدر فکر می کردند ما خوابیم؛ اما من کنار خواهر کوچکم دراز کشیده و خود را به خواب زده بودم. دیدم پدر پشت سر هم مادر را می بوسید. صورتش را... دستانش را... و من تعجب کرده بودم؛ زیرا قبل از